

می‌کنند ، مساوی نیستند ؟

پسر بیچه - چرا .

سقراط - اگر این مربع بزرگتر یا کوچکتر نبود ،

آیا باز دارای همان خصوصیات نخواهد بود ؟

پسر بیچه - البته .

سقراط - اگر طول این ضلع دو یا باشد و طول این

ضلع دیگر هم دو یا ، مساحت مربع چند یا میشود ؟ خوب

دقت کن ، اگر طول این ضلع دو یا بود و این یکی یا ، آیا

مساحت آن یا دو یا نمی‌شود ؟

پسر بیچه - آری

سقراط - اما اکنون که طول این ضلع دو هم دو

یا است ، در این صورت مساحت مربع دو دو یا میشود ؟

پسر بیچه - بدون تردید .

سقراط - دو تا دو یا چهار میشود ، و یک - کن و

جواب بده .

پسر بیچه - چهار یا

سقراط - حال بگو بینم ، ممکن است که مربعی
باندازه دو برابر این مربع داشته باشیم که از هر حیث شبیه
همین مربع باشد یعنی اضلاعش مساوی یکدیگر باشد ؟
پسر بچه - البته ممکن است .

سقراط - پس مساحت آن چند پا خواهد بود ؟ پسر بچه - هشت پا .
سقراط - بسیار خوب . بگو بیستم ، طول هر ضلع در این مربع
که میخواهیم بدست بیاوریم ، بچه اندازه خواهد بود ؟ در مربع
اول طول هر ضلع دو پا بود ، در این مربع دوم چند پا خواهد بود ؟
پسر بچه - سقراط ، طبیعتاً دو برابر خواهد بود .

سقراط - مهنون می بینی که من چیزی باو یاد نمیدهم
بلکه فقط سئوالهایی از او میکنم ؟ او خیال میکند که میداند
که طول هر ضلع مربع هشت پایی بسچاه اندازه است مگر
عقیده تو اینست که خیال میکند که نمیداند ؟

مهنون - نه ، چنین عقیده ای ندارم .

سقراط - آیا او حقیقتاً هم آنرا میداند ؟

مهنون - بهیچوجه

سقراط - او معتقد است که طول اضلاع هم باید دو برابر باشد؟

مهنون - آری .

سقراط - حال توجه کن و بین چطور از يك مطلب، مطالب ديگر را بياد خواهد آورد. - پسر بگو بينم، عقیده تو اينست که اگر اضلاع مربع را دو برابر کنیم ، مساحت آن هم دو برابر ميشود؟ منظور من اين نيست که طول يك طرف دراز تر شود و طول طرف ديگر کوتاه بماند ، بلکه بايد همه اضلاع آن مساوی باشد ولي مساحت آن دو برابر مساحت اين مربع اول باشد يعنی هشت پا . خوب فکر کن و بين باز عقیده ات اينست که برای رسيدن باين منظور بايد هر ضلعي را دو برابر کنیم ؟

پسر بچه - آری .

سقراط - بسيار خوب اگر باين ضلع با اندازه خودش

بيفزائيم دو برابر ميشود؟

پسر بچه - آری .

سقراط - و معتقدی که اگر طول هر چهار ضلع را باین
اندازه کنیم ، مربعی بمساحت هشت پا بدست خواهد آمد ؟
پسر بیچه - آری .

سقراط - پس یا مربعی با این اضلاع رسم کنیم حال ،
این بنظر تو مربع هشت پائی است ؟
پسر بیچه - آری .

سقراط - آیا این مربع حاوی چهار مربع نیست که
هریک از آنها باندازه آن مربع چهارپائی است ؟
پسر بیچه - آری .

سقراط - پس این ، چهار برابر آن نیست ؟
پسر بیچه - چرا .

سقراط - آیا چهار برابر ، همان دو برابر است ؟
پسر بیچه - نه .

سقراط - پس چند برابر است ؟
پسر بیچه - چهار برابر .

سقراط - پس اگر ضلع را دو برابر کنیم ، مربع چهار

برابر بدست میآید نه دو برابر ؟

پسر بچه - حق باتست

سقراط - یعنی شانزده پائی نه هشت پائی ؟

پسر بچه - آری

سقراط - خوب . پس نگو بیسم ، مربع هشت پائی

چگونه بدست میآید ؟ این که دیدیم چهار برابر شد

پسر بچه - آری

سقراط - آیا مربع چهار پائی هشت پائی نیست؟

پسر بچه - چرا

سقراط - پس مربع هشت پائی ، دو برابر مربع چهار پائی

و نصف مربع شانزده پائی است ؟

پسر بچه - آری

سقراط - بنابراین ، مربع هشت پائی باید بزرگتر از

چهار پائی و کوچکتر از هشت پائی باشد ؟

پسر بچه - آری

سقراط - بسیار خوب ، هر طور منطوق صحیح میدید،

جواب بده. بگو بینم: طول آن ضلع دو پا و طول این یکی
چهار پا نیست؟

پسر بچه - آری.

سقراط - و آیا ضلع مربعی که میخواستیم بدست بیاوریم
نباید بزرگتر از آن و کوچکتر از این باشد؟

پسر بچه - چرا.

سقراط - بسیار خوب. پس باید بچه اندازه باشد؟

پسر بچه - سه پا.

سقراط - اما اگر سه پا باشد، آیا نباید نصف آن پا

اضافه شود؟ زیرا این دوپاست و نصفش میشود یک پا. و یک

پا با اضافه دوپا میشود سه پا. آیا با این ترتیب مربعی که منظور

ماست بدست خواهد آمد؟

پسر بچه - آری.

سقراط - اگر طول این ضلع سه پا باشد و طول آن

ضلع دیگر هم سه پا، در این صورت مساحت مربع عبارت

خواهد بود از سه سه تا.

پسر بچه - آری ، چنین است .

سقراط - سه سه تا میشود چند تا ؟

پسر بچه - نه تا .

سقراط - ولی مربع ما قرار بود چند پا مساحت داشته

باشد ؟

پسر بچه - هشت پا .

سقراط - بنابراین اگر ضلع مربع را سه پا بگیریم ،

مربع هشت پائی بدست نخواهیم آورد .

پسر بچه - صحیح است .

سقراط - پس از چه راه می توانی آنرا بدست آوری ؟

معی کن که جواب صحیح بدهی و اگر طول ضلع آنرا با عدد

نمی توانی بیان کنی ، بیا نشان بده بینم بچه درازی باید باشد ؟

پسر بچه - سقراط بخدا ، نمی دانم

سقراط - مه نون ، می بینی در پیاد آ زردن تا چه اندازه

پیشرفت کرده است ؟ در آغاز صحبت هم عیناً مثل حالا نمیدانست

که طول ضلع مربع هشت پائی بچه اندازه باید باشد ولی

خیال می کرد که میداند و باین جهت با کمال اطمینان جواب میداد . اما حالا ناراحت شده و چون واقعاً نمیداند ، خیال هم نمی کند که میداند .

مه نون - آری ، حق باتواست .

سقراط - پس نسبت با آنچه نمیدانست ، وضع او بهتر

نشده است ؟

مه نون - آری : بنظر من هم بهتر شده است .

سقراط - حال که ما او را مشوش ساختیم و مانند آن جانور

دریائی کرخ نمودیم ، آیا بنظر تو این کار برای او ضرری داشت ؟

مه نون - گمان نمی کنم .

سقراط - پس ما او را چند قدم جلوتر بردیم زیرا

چون حال میداند که نمیداند ، میل به تحقیق و جستجو پیدا

کرده و در صدد است که آنچه را که نمیداند ، بداند . در

حالی که پیش از این خیال می کرد که میداند و از اینرو درباره

مربع مضاعف بی پروا صحبت میکرد و میگفت که ضلع آن

باید دو برابر مربع فعلی باشد .

مه‌نون - آری ، چنین است که میگوئی .
سقراط - مه‌نون ، گمان میکنی که او در آغاز صحبت ،
یعنی پیش از اینکه دست و پای خود را گم کند و معتقد شود
که نمیداند ، حاضر بود زحمت تحقیق و جستجو بخود دهد
تا چیزی را که نمیدانست ولی خیال میکرد که میداند ، یاد
بگیرد ؟

مه‌نون - بهیچوجه ، سقراط .
سقراط - پس کرخ کردن او مفید بود ؟
مه‌نون - بنظر من ، آری .
سقراط - حال بین در نتیجه این ناراحت شدن ، چگونه
در تحقیق و جستجو با من همکاری خواهد کرد تا آنچه را
که بدنبالش می گردیم ، پیدا کند . من فقط از او سؤال
خواهم کرد و چیزی با او یاد نخواهم داد . تو هم خوب توجه
کن و بین آیا من چیزی با او یاد میدهم یا فقط سؤالاتی از او
میکنم و از اینراه افکار او را از خودش بیرون میکشم

پسر، بگویم، این همان مربع چهارپایی نیست؟



پسر بچه - آری.

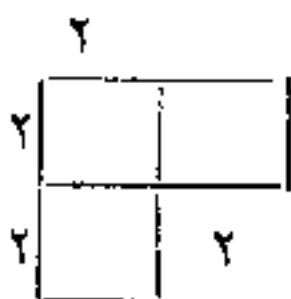
سقراط - آیا ما نمی‌توانیم مربعی که به همین اندازه باشد



بآن وصل کنیم؟

پسر بچه - چرا.

سقراط - و مربع سومی بهمان اندازه؟



پسر بچه - چرا.

سقراط - آیا این جای

خالی را هم نمی‌توانیم بوسیله

مربع چهارمی که بهمان اندازه است، پر کنیم؟



پسر بچه - البته.

سقراط - اینها چهار

مربع مساوی نیستند؟

پسر بچه - چرا .

سقراط - مجموع اینها چند برابر مربع اول ما است؟

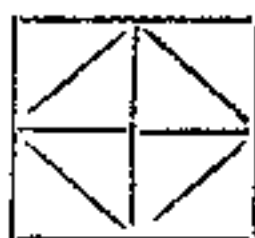
پسر بچه - چهار برابر آن .

سقراط ! - اما ما میخواستیم دو برابر آنرا پیدا کنیم .

مگر هنوز در خاطر ت نیست که چه میخواستیم ؟

پسر بچه - آری ، صحیح است .

سقراط - آیا این خط که از يك زاویه يك مربع بزواویه



دیگر آن وصل میشود، این مربعها

را بدو قسمت مساوی تقسیم نمی کند؟

پسر بچه - چرا .

سقراط - آیا این چهار خط جدید که زوایای مربعها

را یکدیگر وصل میکنند، يك مربع جدیدی تشکیل نمیدهد؟

پسر بچه - چرا .

سقراط - حان نگاه کن و بگو بینم این مربع جدید

بچه اندازه است ؟

پسر بچه - درست نمیدانم .

سقراط - مگر این خطوط از هر مربعی نصفش را
جدا نکرده است؟

پسر بچه - آری، چنین است.

سقراط - این مربع جدید حاوی چند نصف مربع است؟
پسر بچه - چهار تا.

سقراط - در نخستین مربع ما چند تا از این نصف
مربعها وجود داشت؟

پسر بچه - دو تا.

سقراط - چهار تا چند برابر دو تا است؟

پسر بچه - دو برابر آن.

سقراط - پس این مربع جدید چند پا باید باشد؟

پسر بچه - هشت پا.

سقراط - این مربع هشت پایی از کدام اضلاع تشکیل

می یابد؟

پسر بچه - از این اضلاع.

سقراط - یعنی از خطی که در مربع چهارپایی از یک

زوایه بزایه دیگر میرود؟

پسر بچه - آری .

سقراط - این خط را اهل علم قطر می نامند . بنابراین

اگر بخواهیم ذات مربع چهار پائی را دو برابر کنیم ، قطر آن ، ضلع مربع جدید خواهد بود ؟

پسر بچه - آری ، سقراط ، صحیح است .

سقراط - مه نون ، راست بگو بیسم ، این یسر کلمه ای

غیر از آنچه تصورات خودش بود بزبان آورد ؟

مه نون - نه . هر چه گفت تصورات خودش بود .

سقراط - مگر او لحظه ای پیش بسکلی جاهل نبود ؟

چنین است .

مه نون - آری

تصورات در خود او بود یا نه ؟

سقراط - آیا این

در خود او بود .

مه نون - آری ،

در کسی هم که نمیداند ، در باره

سقراط - بنابراین

صحیحی وجود دارد ؟

آنچه نمیداند تصورات

نشان دادی که چنین است .

مه نون - آری ، تو

سقراط - در ضمن این سؤال و جواب تصورات او مانند
رؤیائی بحرکت آمدند و اگر کسی از او مکرر این گونه
سؤال کند خواهی دید که او از اینگونه چیزها مانند هر کس
دیگری باخبر است .

مه نون - آری ، چنین بنظر می آید .

سقراط - بنابراین بدون اینکه کسی چیزی با او یاد دهد
و فقط بوسیله سؤال ، او خواهد توانست دانستن را از خود
بیرون کشد .

مه نون - صحیح است .

سقراط - آیا این از خود بیرون کشیدن دانستن ،
جز بیاد آوردن است ؟

مه نون - نه ، حق با تست .

سقراط - اما او این دانستن را یا همیشه دانسته و یا در
يك موقع معینی آنرا پیدا کرده است .

مه نون - آری .

سقراط - اگر این دانستن را همیشه داشته ، در این

صورت همیشه دارای این دانستن بوده است . اما اگر همیشه نداشته ، قطعاً در این دنیا پیدا نکرده است . مگر کسی به این پسر علم اندازه گیری یاد داده است؟ با اینهمه او اندازه گیری را همیشه می تواند بکار برد و همچنین هر علم دیگری را . اگر او این چیز ها را از کسی یاد گرفته باشد ، تو باید بهتر از هر کس دیگر از این امر مطلع باشی زیرا خودت گفتی که او در خانه تو بزرگ شده است .

مه نون - من خوب میدانم که کسی این چیز ها را با او یاد نداده است .

سقراط - با اینهمه او دارای این تصورات هست یا نیست؟

مه نون - البته هست . مگر بچشم خود ندیدیم؟

سقراط - اما اگر آنها را در این دنیا و در طی زندگی

یاد نگرفته باشد ، پس باید قبول کرد که در زمان دیگری یاد گرفته است .

مه نون - بدیهی است .

سقراط - و این زمان ، آیا هنگامی نبوده که او هنوز

انسان نبوده است ؟

مه‌نون - بدیهی است .

سقراط - پس اگر در تمام این مدت که بشر است و در هنگامی که هنوز بشر نبوده است ، تصورات صحیح در درون او وجود داشته که بوسیله سؤال بجنبش می‌آید و صورت دانستن پیدا می‌کند ، در این صورت آیا نباید روح او همیشه دانشمند بوده باشد ؟

مه‌نون - آنچه می‌گوئی کاملاً قابل قبول است .

سقراط - و اگر روح با این وضع همیشه واقف بحقایق بوده است ، باید تصدیق کرد که همیشه زنده هم بوده است و بنابراین تو نیز با امید فراوان می‌توانی درباره آنچه نمیدانی یعنی آنچه نمی‌توانی بیاد بیاوری ، تحقیق و جستجو کنی و آنرا بدست آوری .

مه‌نون - سقراط ، چنین بنظر می‌آید که آنچه می‌گوئی فوق‌العاده است .

سقراط - مه‌نون ، بنظر خودم نیز چنین می‌آید منتها

من کاری به خیلی از قسمتهای آن ندارم و دفاع هم از آن نمیکنم. ولی عقیده من این است، که اگر ما معتقد باشیم که باید در باره چیزهایی که نمیدانیم تحقیق کنیم، در این صورت بمراتب بهتر و رشیدتر از موقعی خواهیم بود که خیال کنیم آنچه نمی دانیم درباره آن تحقیق هم نمیتوانیم بکنیم، - و اگر از دستم بر آید حاضرم بگفتار و عمل از این عقیده دفاع کنم.

مه نون - این نیز بنظر من صحیح است.

سقراط - پس ما در این خصوص توافق پیدا کردیم که آنچه که نمیدانیم، باید درباره آن بتحقیق پردازیم. بنابراین حالا حاضر هستی که تحقیق کنیم و ببینیم که تقوی چیست؟ مه نون - با کمال میل. منتها من بیشتر مایلم که نخست در باره سوآلی که من اول کردم، بتحقیق پردازیم یعنی در این باره که تقوی جزء طبیعت بشر است یا نه بلکه آموختنی است و باید کوشید تا آنرا یاد گرفت.

سقراط - مه نون، اگر من میتوانستم نه تنها خودم بلکه ترا نیز مطیع امر خود سازم، در این صورت قبل از این

که همین کنیم خود تقوی چیست ، حاضر نمی شدم درباره این
 که آیا تقوی آموختنی است یا نه بتحقیق بردازم. ولی چه کنم.
 وقتیکه تو نمیخواهی تحت فرمان من باشی و حتی میخواهی
 که بمن فرمان نیز دهی ، چاره‌ای، جز تسلیم ندارم. نظر تو
 اینست که ما خصوصیات یک چیز را معین کنیم پیش از اینکه
 بدانیم خود آن چیز چیست. ولی این بهیچوجه عملی نیست.
 بنابراین لااقل کمی ازفاق کن و اجازه بده که در باره سئوالی
 که کردی ، بطور مشروط بتحقیق شروع کنیم منظور من از
 مشروط ، همان رویه‌ای است که مسأحن بکلامی برند. مثلاً
 وقتیکه از آنها پرسیده میشود که آیا می توان این مثلث را
 در این دایره گنجانند؟ باین سؤال ممکن است یکی چنین جواب
 دهد : « من نمیدانم چنین چیزی ممکن است یا نه ولی اگر
 یک شرط را بپذیریم البته ممکن خواهد بود و آن شرط اینست
 که : آن مثلث طوری باشد که بتوانیم دایره‌ای بدور قاعده آن
 رسم کنیم بطوریکه باندازه همین مثلث فضا برای مثلث دیگری
 در طرف خالی دایره باقی بماند. بنابراین جواب سئوالی

که می‌کنی مشروط است و تحت شرایطی می‌شود گفت که عملی
 است یا نه. « اکنون همین‌طور است موضوع تقوی. چون ما
 نمی‌دانیم که خود آن چیست و چه وضعی دارد؛ پس باید شرایطی
 قابل‌شویم تا بتوانیم بگوئیم که آموختنی است یا نه. از این‌رو
 سؤال را باید باین شکل طرح نمود که: اگر تقوی چیزی
 باشد که متعلق بروح باشد، آیا در این صورت آموختنی است
 یا نه؟ بنابراین ابتدا باید دید اگر تقوی غیر از معرفت باشد،
 باز می‌توان آنرا یاد داد یا نه یعنی معیناً می‌شود آنرا،
 بطوریکه قبلاً گفتیم، یاد آورد یا نه. البته کلماتی که ما
 بکار می‌بریم در اصل موضوع فرقی نمی‌کند، و در هر حال
 مقصود اینست که در صورتیکه تقوی غیر از دانستن باشد،
 آیا باز می‌شود آنرا یاد داد؟ یا اینکه نه، بلکه این برای
 هر کسی از بدیهیات است که ما فقط چیزی را می‌توانیم یاد دهیم
 و بیاموزیم که دانستن و معرفت باشد؟

مه نون - بنظر من فقط علم را می‌توان آموخت.

سقراط - پس اگر تقوی هم نوعی دانستن باشد، باید

آموختن آن ممکن باشد؟

مه‌نون - جز این نمی‌تواند باشد .

سقراط - از این مبحث خوب زود فارغ شدیم و نتیجه‌ای
که بدست آمد این است که تقوی اگر علم باشد آموختنی
است و اگر نباشد آموختنی هم نیست .
مه‌نون - آری .

سقراط - پس حال باید دید که تقوی علم است یا
علم نیست .

مه‌نون - آری ، اکنون باید در این خصوص بتحقیق
پیردازیم .

سقراط - بسیار خوب . آیا ما معتقد هستیم بر اینکه
تقوی چیز خوبی است؟ و آیا شرط تقوی این نیست که خوب باشد؟
مه‌نون - البته چنین است .

سقراط - اما اگر خوبی‌های دیگری وجود داشته
باشند که غیر از معرفت باشند ، این احتمال مورد پیدا خواهد
کرد که تقوی هم غیر از علم و معرفت باشد . ولی اگر جز

معرفت ، خوبی دیگری وجود نداشته باشد ، این احتمال هم البته مورد نخواهد داشت .

مهنون - آری ، چنین است .

سقراط - آیا این مسلم نیست که ما فقط بواسطه تقوی

خوب هستیم ؟

مهنون - آری ، مسلم است .

سقراط - و اگر خوب باشیم مفید هم خواهیم بود زیرا

خوبی یعنی مفید بودن . اینطور نیست ؟

مهنون - آری .

سقراط - پس تقوی هم مفید است ؟

مهنون - از استدلالی که کردی ، این نتیجه بدست

می آید .

سقراط - بیا بیا يك يك چیزها نظر بیندازیم و ببینیم چه

چیزهایی برای ما مفید اند ؟ آیا این چیزها عبارت از تندرستی ،

قدرت ، زیبایی و ثروت نیست ؟ آیا ما اینها و امثال اینها را

مفید نمی شماریم ؟

مه‌نون - همین‌طور است .

سقراط - ولی اینها در عین حال که مفیدند، گاهی هم

مضر واقع می‌شوند این‌طور نیست ؟

مه‌نون - همین‌طور است که می‌گوئی .

سقراط - بنابراین تأمل کن و بین ، این چیزها بچه

نوع باید مورد استفاده قرار گیرند تا مفید باشند و در چه

صورت مضر خواهند بود ؟

آیا استفاده صحیح نیست که آنها را مفید می‌سازد و

و استفاده ناصحیح نیست که آنها را مضر می‌سازد ؟

مه‌نون - آری ، چنین است .

سقراط - حال بیا دربارهٔ چیزهایی هم که در روح است

تحقیق کنیم مانند : دانائی ، شجاعت ، حق‌خواهی ، سرعت انتقال ،

حافظه ، بی‌نظری و قوت قلب .

مه‌نون - بسیار خوب .

سقراط - بین آقا عمیده تو در خصوص این چیزها اینست

که : اگر آنها چیزی غیر از معرفت و شناسائی باشند ، گاهی

مفید خواهند بود و گاهی مضر؟ مثلاً اگر شجاعت معرفتی
نیاشد بلکه فقط نوعی تهور و بی باکی باشد، در این صورت
آیا تهور دور از عقل و فهم، مضر نخواهد بود و حال آنکه
اگر توأم با عقل باشد مفید واقع خواهد شد؟
مه نون - آری .

سقراط - آیا در مورد دانائی و حق خواهی نیز همین
مطلب صدق میکند؟ یعنی آنکه بدون فهم و بصیرت عمل
میکند و کسیکه از روی فهم و بصیرت عمل میکند، فایده می بیند؟
مه نون - آری، همینطور است .

سقراط - بنابراین، هر عمل روحی نیز اگر با فهم و
بصیرت توأم باشد مفید خواهد بود و در غیر این صورت ضرر
بیار خواهد آورد؟

مه نون - چنین بنظر می آید .

سقراط - پس اگر تقوی چیزی باشد متعلق بروح و
در عین حال حتماً مفید نیز باشد، در این صورت باید وقوف
و شناسائی باشد زیرا گفتیم که آنچه متعلق بروح است،

بخودی خود نه مفید است نه مضر بلکه فهم و بصیرت یا نفهمی
و عدم بصیرت است که آنرا مفید یا مضر می سازد . بنابراین ،
تقوی چون چیز مفیدی است ، حتماً باید وقوف و شناسائی باشد .
مه نون - من نیز بهمین عقیده ام .

سقراط - پس در مورد تمول و امثال آن ، که پیش از
این گفتیم گاهی مضرند و گاهی مفید ، قضیه باید چنین باشد که:
همچنانکه چیزهای روحی در نتیجه توأم بودن با بصیرت یا
بی بصیرتی مفید یا مضر می شوند ، بهمان ترتیب اگر روح نیز
از تمول و امثال آن استفاده صحیح کند ، آنها مفید خواهند
بود و در غیر این صورت مضر خواهند گردید . آیا بعصیده
تو همینطور نیست ؟

مه نون - مسلماً چنین است .

سقراط - اما استفاده صحیح را روحی میکند که بافهم
و بصیرت باشد و استفاده غلط را روحی که عاری از فهم و
بصیرت است ؟

مه نون - آری همینطور است .

سقراط - حال بطور خلاصه باید گفت که برای بشر مفید یا مضر بودن هر چیز بسته بروح است و مفید یا مضر بودن هر چیز روحی نیز بسته بفهم و بصیرت است . با این ترتیب نتیجه‌ای که بدست می‌آید این است که مفید همان فهم و بصیرت است . ولی در عین حال ما گفتیم که تقوی هم مفید است

مه‌نون - آری ، اینطور گفتیم .

سقراط - بنابراین باید گفت که فهم و بصیرت همان تقوی یا یک‌قسمت، از تقوی است .

مه‌نون - آنچه میگوئی بنظر من صحیح می‌آید .

سقراط - اگر چنین باشد ، پس باید گفت که خوبی نیکان فطری نیست و آنها خلقتاً نیست که خوب‌اند . مه‌نون - صحیح است .

سقراط - این موضوع از نظر دیگری هم قابل توجه است . اگر کسانی که خوب‌اند ، خلقتاً خوب بودند ، حتماً بین ما کسانی هم پیدا می‌شدند که می‌توانستند اطفالی را که

خوب آفریده شده‌اند، تشخیص دهند و در این صورت ما می-
توانستیم آنها را در بچگی از دیگران مجزا کرده مانند طلا
در جای محکمی نگاه داریم و نگذاریم که در نتیجه معاشرت
با دیگران فاسد شوند و چون بعد بلوغ می‌رسیدند، آنها را
در اختیار دولت قرار میدادیم .

مه‌نون - بدیبهی است .

سقراط - پس اگر نیکان خلقتاً خوب نباشند ، نایبار
باید در نتیجهٔ تعلیم خوب شده باشند ؟

مه‌نون - بنظر من چنین می‌آید و جز این هم نمیتواند
باشد . زیرا اگر چنانکه ما گفتیم ، تقوی شناسائی باشد ،
نایبار آموختنی هم خواهد بود .

سقراط - ممکن است چنین باشد . ولی مراقب باش
که این تصدیق ما مخالف با واقع نباشد .

مه‌نون - آنچه تا لحظه‌ای پیش در این خصوص گفته
شد ، ظاهراً صحیح بود .

سقراط - اما اگر واقعاً صحیح باشد باید در حال

و آینده نیز صحیح بنظر بیاید .

مه نون - بازچه فکری برایت پیدا شده؟ اشکال کجا است
که باز تردید میکنی در اینکه تقوی همان شناسائی است .
سقراط - میخواهم بتو بگویم که چه اشکالی برای من
پیش آمده است : البته در اینکه تقوی اگر آموختنی باشد ،
باید معرفت باشد ، تردیدی نیست بلکه من در اینکه آیا
تقوی در حقیقت هم معرفت است یا نه ، تردید دارم . حال
گوش بده و بین آیا حق دارم تردید کنم یا نه : اگر تقوی
معرفت باشد ، آیا نباید معلمی هم برای یاد دادن آن وجود
داشته باشد و محصلینی هم بیاد گرفتن آن پردازند ؟

مه نون - تردید نیست ؟

سقراط - بسیار خوب ، اما اگر برای چیزی نه معلمی
وجود داشته باشد و نه محصلی ، آیا در این صورت حق نداریم
خیال کنیم که آن چیز آموختنی هم نیست ؟

مه نون - این صحیح است سقراط . ولی مگر نظرتو

این است که برای یاد دادن تقوی معلمی وجود ندارد ؟

سقراط - مه نون ، سالهاست که من بدنبال معلم تقوی میگردم ولی همه کوششهای من در این راه بی ثمر مانده است در صورتیکه کسان بسیاری هم در این جستجو با من همکاری کرده اند و اینان کسانی بوده اند که گمان میکنم در این کار تجربه فراوان داشته اند. مثلاً همین «آنی توس» که تصادفاً در اینجا نشسته یکی از آنهاست . بگذار او را هم در این تحقیق سهیم سازیم و حق هم هست که در این کار از او استمداد کنیم زیرا او پدری دارد بنام «آته میون» که مرد فهمیده و ثروتمندی است و ثروت خود را هم بسادگی و از راه بخشش مانند «ایزمنیاس» بدست نیاورده که در همین چند روز پیش غنائم «پولیکراتس» را متصرف شد، بلکه در نتیجه کوشش و زحمات و در سایه فهم و شعوری که دارد باین ثروت رسیده است . از این گذشته، مرد خود پسند و متفرغی نیست بلکه شهرت بسیار خوبی دارد و بعنوان مرد حسابی و محکمی معروف است . علاوه بر این ، او این پسر خود را نیز ، آنطور که آتی ها

معتقدند ، بسیار خوب تربیت کرده است زیرا اگر جز این بود ، بزرگترین منصب را باو نمیدادند . بنابر این بسیار بجا است که او را در تحقیق خود سهم سازیم و ببینیم آیا او میدانند که برای تقوی معلمی وجود دارد یا نه و اگر چنین معلمی هست ، کیست و کجاست . پس «آنی توس» جلوتر بیا و با این مهنون که میزبان تو است تحقیق را ادامه بده و بگو که معلمینی که تو در این قسمت می شناسی کدامند . زلی در تحقیق ، این مطلب را در نظر بگیر که مثلا اگر ما بخواهیم که این مهنون طیب شود او را پیش چه کسی می فرسینم .
آیا نه بنزد یک طیب ؟

آنی توس - البته .

سقراط - و اگر میخواستیم که او کشفدوز شود ،

بنزد کشفدوز نمیفرستادیم ؟

آنی توس - آری .

سقراط - و همچنین در سایر قسمتها ؛

آنی توس - آری .

سقراط - اینرا هم بگو بینم ، اگر میخواهستیم مه نون طیب خوبی شود ، آیا او را بنزد اطبائی نمیفرستادیم که بشغل طبابت اشتغال دارند؟ و اینها را با طبائی که باین شغل نمیپردازند ، ترجیح نمیدادیم؟ و همچنین بنزد اطبائی نمیفرستادیم که حاضرند بهر کس که بآنها مراجعه کند ، تعلیم دهند و حق الزحمه بگیرند ؟

آنی توس - آری .

سقراط - آیا درباره موسیقی و هنرهای دیگر نیز همینطور رفتار نمیکردیم؟ و آیا ابلهی نیست اگر ما کسی را که میخواهد نوازند یاد بگیرد ، نزد کسی که شغلش تعلیم موسیقی است و برای این کار پول میگیرد ، نفرستیم ، بلکه بنزد کسی بفرستیم که نه خود را معلم اعلام کرده و نه شاگردانی دارد ؟
آنی توس - البته چنین کاری نشانه حماقت و نادانی است .

سقراط - خوب گفتمی آنی توس . پس حال بیا با هم شور کنیم و بینیم درباره این مه نون چه باید کرد . زیرا او هدتی است که میخواهد تقوی و معرفتی بدست آورد که انسان را